

حق با اکثریت است؟

از کم بودن نترسید
مفهوم «مقتضیات زمان»

آیاتی از قرآن

علم ندارند

جاهلند

عقل ندارند

متذکرین اندکند

اکثراً شکرگزار نیستند

شکر گزاران اندکند

اکثر مردم ایمان نمی آورند

ایمان آورندگان کم هستند

ایمان نداشتند

مشرکند

کافرند

فاسقند

از حق کراهت دارند

از چهارپایان پست ترند

از گمان بی اساس پیروی می کنند

از قرآن روی گردان شدند

بیشتر شیاطین دروغ گو هستند

فواهی نشوی هم رنگ

سواى جماعت شو

عاقبت هم رنگی در قرآن

شعار اسلام «پیروی از حق»

شعار تمدن غربی ...

قوانین اسلام بر اساس عقل

قوانین مطابق هوس اکثریت

عوض شدن خوب و بد

خارج شدن فکر از مجرای عقل

لذت بردن، هدف نهایی

معجونی از سنت های بت پرستی

پیروی از حق؛ اساس نظام دین اسلام

کدام اکثریت؟!

انتخابات راه خل است نه راه حق

معنی راه حل

حدیثی جالب

تعیین رهبر با خداست

تنفیذ؛ راه مشروعیت انتخاب

قضاوت مردم همه جا حق نیست

به حق توجه کن

حق با اکثریت است؟

اشاره

نزدیک بیست سال قبل دفترچه خاطرات یکی از سرداران جنگ را مطالعه می نمودم. این شهید وقتی برای مرخصی به شهر آمده بود با چند نفر برای امور مختلفی مرادداشت و به دلیل نیازدگی بعضی افراد آه از نهادش بلند شده و در دفتر خاطراتش نوشته بود: « از بهشت معنویت به شهری آمده ام که بعضی در آن غرق دنیا شده اند و از من می خواهند مانند آن ها شوم. می گویند: خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو ولی رسوا شدن، بهتر از هم رنگ شدن است. این شعر برای من این گونه است! »

فواهی نشوی هم رنگ رسوای جماعت شو

عاقبت هم رنگی در قرآن

یک آیه در قرآن داریم که می گوید (نتیجه) خواهی «نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو» چیست؟ آیه اش این است: روز قیامت اهل بهشت از اهل جهنم می پرسند «مَا سَلَکُمْ فِی سَقَرٍ - چرا جهنمی هستید؟» (مدثر/ ۴۲) می گویند: به چهار دلیل (که یکی از آن ها این است که) گفتیم: خواهی نشوی رسوا، هم رنگ جماعت شو. «وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِیْنَ - و پیوسته با اهل باطل همنشین و همصدا بودیم» (مدثر/ ۴۵) یعنی هر جوری می زدند ما هم همان جوری می رقصیدیم.^۲

۱. متأسفانه در آن سال ها متوجه عمق این مطلب نشدم و از کنار آن گذشتم و نام شهید در ذهنم نمانده است و بعدها هرچه گشتم آن خاطره را پیدا نکردم و آنچه نقل شد مضمون مطلب شهید بزرگوار بود. به جز شعر که ایشان خود عوض کرده بود. نویسنده
۲. نرم افزار مجموعه آثار حجت الاسلام والمسلمین محسن قرائتی - درس هایی از قرآن، سال ۸۳ ص ۴

شعار اسلام «پیروی از حق» - شعار تمدن غربی «پیروی از اکثریت»^۱

تنها شعار اجتماع اسلامی، پیروی از حق است (هم در اعتقاد و هم در عمل) ولی جوامع به اصطلاح متمدن حاضر، شعارشان پیروی از خواست اکثریت است. (چه آن خواست حق باشد و چه باطل)، و اختلاف این دو شعار باعث اختلاف هدف جامعه‌ای است که با این دو شعار تشکیل می‌شود و هدف اجتماع اسلامی سعادت حقیقی انسان است، یعنی آن‌چه که عقل سلیم آن‌را سعادت می‌داند و یا به عبارت دیگر هدفش این است که همه‌ی ابعاد انسان را تعدیل کند و عدالت را در تمامی قوای او رعایت نماید، یعنی هم مشتبهات و خواسته‌های جسم او را به مقداری که از معرفت خدایش باز ندارد به او بدهد و هم جنبه معنویتش را اشباع کند و بلکه خواسته‌های مادیش را وسیله و مقدمه‌ای برای رسیدنش به معرفه‌اللّه قرار دهد و این بالاترین سعادت، و بزرگ‌ترین آرامش است که تمامی قوای او به سعادت (مخصوصی که دارند) می‌رسند. (هر چند که امروز خود ما مسلمانان هم نمی‌توانیم سعادت مورد نظر اسلام را آن‌طور که باید درک کنیم، برای این‌که تربیت ما، صددرصد اسلامی نبوده است.)

قوانین اسلام بر اساس عقل

و به همین جهت اسلام قوانین خود را بر اساس مراعات جانب عقل وضع نمود، چون جبلت و فطرت عقل بر پیروی حق است و نیز از هر چیزی که مایه فساد عقل است به شدیدترین وجه جلوگیری نموده و ضمانت اجرای تمامی احکامش را به عهده اجتماع گذاشت، (چه احکام مربوط به عقاید را و چه احکام مربوط به اخلاق و اعمال را) علاوه بر این‌که حکومت و مقام ولایت اسلامی را نیز مامور کرد تا سیاسات و حدود و امثال آن را با کمال مراقبت و تحفظ اجرا کند.

معلوم است که چنین نظامی موافق طبع عموم مردم امروز نیست. فرورفتگی بشر در شهوات و هوا و هوس‌ها و آرزوها هرگز نمی‌گذارد بشر چنین نظامی را بپذیرد، بشری که به‌دست خود، آزادی خود را در کام‌گیری و خوشگذرانی و سببیت و درندگی سلب می‌کند. چنین نظامی آن‌گاه موافق طبع عموم مردم می‌شود که در نشر دعوت و گسترش تربیت اسلامی شدیداً مجاهدت شود.

هدف تمدن حاضر عبارت است از کام‌گیری‌های مادی و پر واضح است که لازمه‌ی دنبال

۱. آن‌چه در پی می‌آید خلاصه‌ای از مطلب علامه طباطبایی است که از ترجمه المیزان، ج ۴، صفحه ۱۵۹ به بعد نقل شده است.

کردن این هدف این است که زندگی بشر مادی و احساسی شود یعنی تنها پیرو چیزی باشد که طبع او متمایل بدان باشد، چه این که عقل آن را موافق با حق بداند و چه نداند و تنها در مواردی از عقل پیروی کند که مخالف با غرض و هدفش نباشد.

قوانین تمدن عصر حاضر مطابق هوس اکثریت

به همین جهت است که می‌بینیم تمدن عصر حاضر قوانین خود را مطابق هوا و هوس اکثریت افراد وضع و اجرا می‌کند و در نتیجه از میان قوانینی که مربوط به معارف اعتقادی و اخلاق و اعمال وضع می‌کند تنها قوانین مربوط به اعمال، ضامن اجرا دارد و اما آن دو دسته دیگر هیچ ضامن اجرایی ندارد و مردم در مورد اخلاق و عقایدشان آزاد خواهند بود و اگر آن دو دسته قوانین را پیروی نکنند کسی نیست که مورد مؤاخذه‌اش قرار دهد، مگر آن که آزادی در یکی از موارد اخلاق و عقاید، مزاحم قانون باشد که در این صورت فقط از آن آزادی جلوگیری می‌شود.

عوض شدن خوب و بد

لازمه این آزادی این است که مردم در چنین جامعه‌ای به آن چه موافق طبعشان باشد عادت کنند. نظیر شهوات رذیله و خشم‌های غیر مجاز. و نتیجه این اعتیاد هم این است که کم‌کم هر یک از خوب و بد جای خود را به دیگری بدهد، یعنی بسیاری از بدی‌ها که دین خدا آن را زشت می‌داند در نظر مردم خوب و بسیاری از خوبی‌های واقعی در نظر آنان زشت شود و مردم در به بازی گرفتن فضائل اخلاقی و معارف عالی عقیدتی آزاد باشند و اگر کسی به ایشان اعتراض کند در پاسخ، آزادی قانونی را به رخ بکشند.

خارج شدن فکر از مجرای عقل

لازمه سخن مذکور این است که تحولی در طرز فکر نیز پیدا شود یعنی فکر هم از مجرای عقلی خارج شده و در مجرای احساس و عاطفه بیفتد و در نتیجه بسیاری از کارهایی که از نظر عقل فسق و فجور است، از نظر میل‌ها و احساسات، تقوا و جوانمردی و خوش اخلاقی و خوشرویی شمرده شود.

نظیر بسیاری از روابطی که بین جوانان اروپا و بین مردان و زنان آن‌جا بر قرار است که زنان شوهردار با مردان اجنبی، و دختران باکره با جوانان، و زنان بی‌شوهر با سگ‌ها، و مردان با اولاد خویش و اقوامشان و نیز روابطی که مردان اروپا با محارم خود یعنی خواهر و مادر دارند و نیز نظیر صحنه‌هایی که اروپائیان در شب‌نشینی‌ها و مجالس رقص برپا می‌کنند، و فجایع دیگری که زبان هر انسان مؤدب به آداب دینی، از ذکر آن شرم دارد.



و چه بسا که خوی و عادات دینی در نظر آنان عجیب و غریب و مضحک بیاید و به عکس آنچه در طریق دینی معمول نیست به نظرشان امری عادی باشد، همه‌ی این‌ها به خاطر اختلافی است که در نوع تفکر و ادراک وجود دارد. (نوع تفکر دینی و نوع تفکر مادی).

لذت بردن، هدف نهایی

در سنت‌های احساسی تنها هدف نهایی

که هیچ چیز دیگری نمی‌تواند معارض آن باشد، همان لذت بردن است و بس و تنها چیزی که می‌تواند جلو شهوترانی و لذت بردن را بگیرد، لذت دیگران است. پس در این‌گونه نظام‌ها هر چیزی را که انسان بخواهد قانونی است، هر چند انتحار و دوئل و امثال آن باشد، مگر آن که خواست یک فرد مزاحم با خواست جامعه باشد، که در آن صورت دیگر قانونی نیست. و اگر خواننده محترم به دقت اختلاف نامبرده را مورد نظر قرار بدهد آن وقت کاملاً متوجه می‌شود که چرا نظام اجتماعی غربی با مذاق بشر سازگارتر از نظام اجتماعی دینی است، چیزی که هست این را هم باید متوجه باشد که این سازگارتر بودن مخصوص نظام اجتماعی غربی نیست و مردم تنها آن را بر سنت‌های دینی ترجیح نمی‌دهند، بلکه همه‌ی سنت‌های غیر دینی دایر در دنیا همین‌طور است، و از قدیم‌الایام نیز همین‌طوری بوده، حتی مردم سنت‌های بدوی و صحرائشینی را هم مانند سنت‌های غربی بر سنت‌های دینی ترجیح می‌دادند، برای این‌که دین صحیح همواره به سوی حق دعوت می‌کرده و اولین پیشنهادش به بشر این بوده که در برابر حق خاضع باشند، و بدوی‌ها از قدیم‌ترین اعصار در برابر بت و لذات مادی خضوع داشتند.

معجونی مرکب از سنت‌های بت پرستی

و اگر خواننده، حق این تامل و دقت را ادا کند آن‌وقت خواهد دید که تمدن عصر حاضر نیز معجونی است مرکب از سنت‌های بت پرستی قدیم، با این تفاوت که بت پرست قدیم جنبه فردی داشت و در عصر حاضر به شکل اجتماعی در آمده و از مرحله سادگی به مرحله پیچیدگی فنی در آمده است.

پیروی از حق؛ اساس نظام دین اسلام

و این که گفتیم اساس نظام دین اسلام پیروی از حق است نه موافقت طبع، روشن‌ترین و واضح‌ترین بیانات قرآن کریم است که چند آیه از آن بیانات در زیر آمده است.

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ - او کسی است که فرستاده‌ی خود را با هدایت و دین حق فرستاد.» (توبه/۳۴)

«وَاللَّهُ يُقْضِي بِالْحَقِّ - و خدا به حق حکم می‌کند.» (مؤمن/۲۰)

و درباره‌ی مؤمنین فرموده: «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ - یکدیگر را به رعایت حق سفارش می‌کنند.» (عصر/۳)

«لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ - ما با حق به سویتان آمده‌ایم، و حق برایتان آورده‌ایم ولیکن چه کنیم که بیشتر شما از حق تنفر دارید.» (زخرف/۷۸)

در این آیه ملاحظه می‌فرمائید که فرموده: حق موافق میل بیشتر مردم نیست. و در جای دیگر مسأله‌ی پیروی از خواست اکثریت را رد نموده و فرمود: پیروی از خواست اکثریت، سر از فساد در می‌آورد، و آن این آیه است:

«بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ، وَ لَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ، وَ مَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ - بلکه پیامبر برایشان حق را آورده، اما چه باید کرد که بیشترشان از حق کراهت دارند، با این که اگر قرار باشد مردم پیروی حق نکنند، بلکه حق پیرو خواست مردم باشد آسمان‌ها و زمین و هر کس که در آن‌ها هست همه فاسد می‌شوند، از این بالاتر این که ما برای آنان هوشیاری آوردیم، و ایشان از هوشیار شدن خود گریزانند.» (مؤمنون/۷۱)

جریان حوادث عالم هم مضمون این آیه را تصدیق کرد و دیدیم که چگونه فساد مادیگری روزه‌روز بیشتر و روی هم انباشته‌تر شد. در جای دیگر فرموده:

«فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنْتَىٰ تُصْرَفُونَ - با این که بعد از حق چیزی به جز ضلالت نیست، دیگر از حق به کجا می‌گریزند.» (یونس/۳۲)

و آیات قرآنی در این معنا و نزدیک به این معنا بسیار زیاد است و جهت آشنایی بیشتر می‌توانید سوره یونس را مطالعه کنید که بیش از بیست و چند بار کلمه حق در آن تکرار شده است.

پایان مطلب تفسیر المیزان

کدام اکثریت؟!۱

در بسیاری از آیات قرآن مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته‌اند، در حالی که می‌دانیم در دنیای امروز، معیار قضاوت و سنجش خوب و بد اکثریت جامعه‌ها محسوب می‌شود، و این امر بسیار سؤال‌انگیز است.

در این‌جا از آیاتی که بعد از ذکر کلمه "اکثر"، ضمیر "هم" را ذکر می‌کند و غالباً به کافران و مشرکان و امثال آن‌ها اشاره می‌کند سخن نمی‌گوئیم که از موضوع بحث ما خارج است، بلکه سخن از آیاتی است که عنوان «اکثر الناس» (اکثر مردم) دارد مانند:

وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ - ولی اکثر مردم شکرگزار نیستند. (بقره/ ۲۴۳)

وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ - ولی اکثر مردم نمی‌دانند. (اعراف/ ۱۸۷)

وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ - ولی اکثر مردم ایمان نمی‌آورند. (هود/ ۱۷)

وَ مَا أَكْثَرَ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ - اکثر مردم هر چند کوشش و تلاش کنی ایمان نمی‌آورند. (یوسف/ ۱۰۳)

فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا - اکثر مردم جز کفران و انکار حق کاری ندارند. (اسراء/ ۸۹)
وَ إِنْ تَطَعْتَ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ - اگر از اکثر مردم روی زمین اطاعت کنی تو را از راه خدا منحرف و گمراه می‌سازند. (انعام/ ۱۱۶)

از سوی دیگر در بعضی از آیات قرآن راه و رسم اکثریت مؤمنان به‌عنوان یک معیار صحیح مورد توجه قرار گرفته است، در آیه ۱۱۵ سوره نساء می‌خوانیم:

« وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ

جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا - هر کس از در مخالفت با پیامبر در آید و از طریقی جز طریق مؤمنان

پیروی کند او را به‌همان راه که می‌رود می‌بریم و به دوزخ می‌فرستیم، و بد جایگاهی دارد»
از طرفی در روایات اسلامی می‌بینیم که یکی از معیارهای ترجیح، همان شهرت در میان

اصحاب و یاران و پیروان ائمه هدی است، چنان‌که امام صادق علیه‌السلام فرمود:

« هنگامی که دو نفر قاضی اختلاف نظر پیدا کنند و سر چشمه آن، اختلاف روایات باشد

باید نگاه کرد و دید کدام‌یک از آن دو روایت مورد قبول نزد اصحاب تو است؟ باید آن‌را گرفت و

روایتی که نزد اصحاب مشهور نیست رها کرد، چرا که روایت مشهور شکی در آن نیست.»^۲

۱. آن‌چه در پی می‌آید خلاصه‌ای از مطلب تفسیر نمونه ج ۱۴، صفحه ۲۸۱ به بعد است.

۲. من لا یحضره الفقیه ج ۳ ص ۱۰

و در نهج البلاغه می‌خوانیم: «همیشه همراه جمعیت‌های بزرگ باشید که دست خدا با جماعت است، و از پراکندگی بپرهیزید که انسان تک و تنها بهره شیطان است، چونان که گوسفند تنها طعمه گرگ.»^۱

و نیز می‌خوانیم: «آن‌چه را که پیوند جمعیت با آن گره خورده است رها نکنید.»^۲ به این ترتیب ممکن است برای بعضی میان این دو گروه از آیات و روایات تضادی تصور شود. از سوی دیگر ممکن است این فکر پیدا شود که اسلام نمی‌تواند با حکومت دموکراسی کنار بیاید، چرا که پایه دموکراسی بر آراء اکثریت مردم است که قرآن شدیداً آن را مورد نکوهش قرار داده است. ولی با کمی دقت در همان آیات و روایاتی که در بالا آوردیم و مقایسه آن‌ها با یکدیگر منظور و مفهوم واقعی آن‌ها روشن می‌گردد:

جان کلام این‌جا است که اگر اکثریت، مؤمن و آگاه و در مسیر حق باشند نظرات آن‌ها محترم و غالباً مطابق واقع است و باید از آن پیروی کرد ولی اگر اکثریت ناآگاه و جاهل و بی‌خبر، یا آگاه اما تسلیم هوا و هوس باشند، نظرات آن‌ها غالباً جنبه‌ی انحرافی دارد و پیروی از آن، چنان که قرآن می‌گوید انسان را به ضلالت و گمراهی می‌کشد.

روی این حساب برای به‌دست آمدن یک "دموکراسی سالم" باید نخست کوشش کرد که توده‌های جامعه آگاه و مؤمن گردند سپس نظرات اکثریت را معیار برای پیشبرد اهداف اجتماعی قرار داد، وگرنه دموکراسی بر اساس نظرات اکثریت گمراه، جامعه را به جهنم می‌فرستد.

ذکر این مساله نیز ضروری است که حتی اکثریت آگاه و رشید و با ایمان در صورتی نظراتشان محترم است که بر خلاف فرمان الهی و کتاب و سنت نبوده باشد.

گفتنی است که بخشی از الزامات جوامع امروز در زمینه پناه بردن به آراء اکثریت از این‌جا ناشی می‌شود که آن‌ها معیار دیگری در دست ندارند که روی آن تکیه کنند، آن‌ها برای کتب آسمانی و برنامه‌های انبیاء حسابی باز نکرده‌اند، تنها چیزی که برای آن‌ها باقی مانده، توده‌های مردم است، و از آن‌جا که قدرت آگاهی بخشی به این توده‌ها را ندارند، به‌علاوه بسیار می‌شود که ناآگاهی توده‌ها برای آن‌ها به صرفه مقرون‌تر است و به آسانی و از طریق تبلیغات می‌توانند آن‌ها را به‌دنبال خود بکشند، لذا اکثریت کمی را معیار قرار داده‌اند تا سر و صداها خاموش گردد.

پایان مطلب تفسیر نمونه

انتخابات راه حل است نه راه حق^۱

بهترین شیوه تعیین رهبر و مقام مسئول در جوامع امروز انتخابات است، ولی شکی نیست که انتخابات راه حل است، اما همه جا راه حق نیست.

هیچ برهان و دلیل علمی و عقلی، لیاقت، صلاحیت و حقانیت شخص انتخاب شده را تأیید نمی‌کند، گرچه در مقام عمل، رأی اکثریت مورد نظر قرار می‌گیرد و بهترین راه حل است. علاوه بر آن که این توجه به رأی اکثریت، تنها در مسائل اجتماعی است و در مسائل اعتقادی، رأی اکثریت هیچ ارزشی ندارد و گرنه باید پیامبران دست از دعوت خود برداشته و تابع رأی اکثریت که کافر یا مشرک بودند می‌شدند. چنان که در سوره انعام می‌خوانیم:

«وَ إِنْ تُطَعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ - ای پیامبر! اگر از اکثر کسانی که روی زمین هستند اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه می‌کنند، زیرا آن‌ها تنها از گمان و حدس پیروی می‌کنند.» (انعام/۱۱۶)

بارها در انتخابات، افرادی با رأی اکثریت انتخاب شده‌اند ولی دیر یا زود اشتباه مردم در انتخاب روشن شده است. افرادی چنان با ریا و تظاهر و سیاست گام بر می‌داشتند که احتمال خلاف در آنان نمی‌دادیم و علاوه بر رأی دادن حاضر بودیم جان خود را نیز فدا کنیم، ولی در حوادث مختلف که زمینه‌ساز روشن شدن حقایق و اسرار است، چهره واقعی آنان نمایان شد و در مقابل مال و مقام روحیاتشان تغییر پیدا کرد.

راستی که انسان محدود با نداشتن علم غیب و اطلاع از آینده و باطن افراد چگونه می‌تواند نظر صددرصد صحیحی درباره‌ی شخصی داشته باشد؟!

مگر انگیزه‌ها و حالات و عملکرد انسان‌ها با توجه به شرایط و موقعیت‌های مختلف تغییر نمی‌کند؟ چه بسا افرادی که امروز مؤمن و متعهد هستند اما فردا دست از ایمان و تعهد بر می‌دارند. افراد بسیار زیادی را سراغ داریم که مایه امید بودند، عامل یأس و ناامیدی شدند و کسانی که احتمال خیری درباره آنان نبود، دگرگون شده و مایه صدها خیر و برکت گشتند.

مگر ساحران مزدور فرعون برای آبروریزی موسی علیه‌السلام پا به صحنه نگذاشتند که ناگاه با بیداری وجدان و فطرت خفته آنان، از بهترین طرفداران موسی شدند و مگر بلعم باعورا مردی دانشمندی نبود که به خاطر دنیاگرایی و گرایش به طاغوت، همه‌ی کمالات خود را از دست داد.^۲

۲. کتاب اصول عقاید ص ۴۱۱

۱. آنچه در پی می‌آید خلاصه مطالبی است از حجت‌الاسلام قرائتی

معنی راه حل

راه حل یعنی آدم در بن بست است و نمی‌داند چه کار کند، برای این که از بن بست فرار کند می‌گوید: این کار را بکنیم. مثلاً یک ماشین با ده متقاضی است. نمی‌دانیم چه کار کنیم. همه‌شان هم شرایط و امتیازهایشان یک‌طور است در این صورت می‌گوییم: قرعه به نام الف. حالا اگر قرعه به نام آقای الف افتاد یعنی حق با آقای الف است؟ نه حق که نیست. قرعه راه حق نیست، راه حل است. دموکراسی اکثریت است، یعنی اگر پنجاه و یک نفر گفتند: آقای الف به مجلس برود، چهل و نه نفر گفتند: آقای ب، حالا واقعاً حق با آقای الف می‌شود؟^۱ البته غرض کوبیدن انتخابات و رأی مردم نیست، بلکه هدف این است که بگوییم انتخابات بهترین راه حل در مسائل اجتماعی است، اما یک راه الهی و علمی و صددرصد قطعی نمی‌تواند باشد.

حدیثی جالب

برای بهتر روشن شدن مطلب به حدیث جالبی از امام سجاد علیه‌السلام توجه فرمایید: امام فرمودند: «هرگاه دیدید که مردی خوش برخورد است و راه و روش وی خوب است و از خود زهد و عبادت نشان می‌دهد و در حرکات خود خیلی شکسته نفسی می‌کند، پس در قضاوت نسبت به او عجله نکنید و فریب ظاهر او را نخورید. چه بسیاری افرادی که از به دست آوردن دنیا عاجزند و به دنیا نرسیدن آن‌ها به‌خاطر ناتوانی جسمی یا عدم لیاقت و کمبود شخصیت یا ترس اوست (نه به‌خاطر ایمان و تقوی). آری چون ناتوان یا بی‌شخصیت و یا ترسو است، دین را دام برای رسیدن به دنیا قرار داده و دائماً مردم را با ظاهر خود فریب می‌دهد و اگر می‌توانست به حرام برسد، بی‌اختیار خود را در آن می‌انداخت. و اگر دیدید که از مال حرام دوری می‌کند باز هم صبر کنید و زود درباره‌ی او قضاوت نکنید، زیرا شهوات مردم مختلف است. چه بسیاری افرادی که از مال حرام کناره می‌گیرند گرچه زیاد باشد اما خود را بر اعمال ناپسند وادار و مرتکب دیگر حرام‌ها می‌شوند. پس اگر دیدید او از تمام اعمال ناپسند دوری می‌کند، باز شما را گول نزنند تا ببینید میزان تعقل او چه مقدار است؟ زیرا بسیاری افرادی که از تمام اعمال بد دوری می‌کنند اما یک درایت و ریشه‌عقلانی ندارند و لذا چون شعور فکری او کم است معمولاً به‌جای اصلاح دست به افساد می‌زند. و اگر دیدید دارای عقل متین هم هست باز فریب نخورید و صبر کنید تا ببینید آیا با هوای نفس خود عقل را می‌کوبد یا با کمک عقل بر علیه

۱. نرم‌افزار مجموعه آثار حجت‌الاسلام والمسلمین محسن قرائتی - درس‌هایی از قرآن، سال ۶۵ ص ۱

هوای نفس گام برمی‌دارد و نسبت به ریاست‌های باطل چه قدر علاقمند است. زیرا در میان مردم کسانی هستند که در دنیا و آخرت زیان کارند. زیرا دنیا را رها می‌کنند نه برای خدا بلکه برای رسیدن به دنیا، زیرا لذت ریاست نزد او به مراتب از لذت مال و دنیا بیشتر است. انسان واقعی کسی است که خواسته‌هایش را تابع و مطیع فرمان الهی و توانش را در مسیر رضایت خداوند قرار دهد و لذت با حق را از عزت با باطل به رستگاری و سعادت نزدیک‌تر بداند. به رفتار و منش این شخص چنگ بزنید و به روش او اقتدا کنید و برای رشد و پرورش خود و رسیدن به خداوند به او متوسل شوید چرا که دعا و درخواستش مستجاب شده و رد نمی‌شود.^۱

تعیین رهبر با خداست

در دنیا امام شش رقم تعیین می‌شود:

۱- با کودتا ۲- اتفاق همه ۳- اکثریت ۴- اقلیت ۵- جانشینی ۶- خدا

کودتا قانون جنگل است. منطق ندارد. اتفاق همه هم محال است. اکثریت راه حل است، نه راه حق! اقلیت هم تضيع حق اکثریت است. جانشینی تحمیل است. تنها راهش این است که امام را خدا تعیین کند. قرآن هم می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره/۳۰) «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره/۱۲۴) «إنی» یعنی من، امام باید از طرف خدا باشد.^۲

تنفیذ؛ راه مشروعیت انتخاب

تنفیذ یعنی برق‌کشی بشود. از هر انسان یک لامپ بگیریم که اکثریت باشد، نظر مردم را داشته باشیم، بعد همین نظر مردم با حکمی که وصل به وحی است تایید بشود. (چون حکم ولی فقیه مانند حکم امام معصوم است. اگر هزار تا لامپ به ریشه بزنید، وقتی که برق وصل نباشد روشن نمی‌شود.) جمع بین احترام به افکار عمومی و (مشروعیت) آن اینست. (زیرا اگر) اکثریت منهای راه خدا باشد گاهی (به ضلالت می‌رود) «وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ» (انعام/۱۱۶) «وَ إِنْ كَثِيرًا لِيُضِلُّوكَ بِأَهْوَاءِهِمْ» - بسیاری از مردم، به خاطر هوی و هوس و بی‌دانشی، (دیگران را) گمراه می‌سازند» (انعام/۱۱۹)^۳

قضاوت مردم همه جا حق نیست

۱. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۵۲ - الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص ۲۲۰ -

وسائل الشیعة ج ۸ ص ۳۱۷ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۲ ص ۸۴

۲. نرم‌افزار مجموعه آثار حجت‌الاسلام والمسلمین محسن قرائتی - درس‌هایی از قرآن، سال ۷۴ ص ۲

۳. برداشتی از بیانات حجت‌الاسلام والمسلمین محسن قرائتی - نرم‌افزار مجموعه آثار - درس‌هایی از قرآن، سال ۸۲ ص ۵

امام باقر علیه السلام به جابر فرمودند: «وَاعْلَمَ بِأَنَّكَ لَا تَكُونُ لَنَا وَلِيًّا حَتَّىٰ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مِصْرِكَ وَ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ سَوِيٌّ لَمْ يَخُزْنِكَ ذَلِكَ وَ لَوْ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ لَمْ يَسُرَّكَ ذَلِكَ وَ لَكِنَّ عَرِضُ نَفْسِكَ عَلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ - ای جابر! تو ولی ما نمی‌شوی مگر زمانی که اگر تمام مردم شهر دربارهی تو بگویند فلانی مرد بدی است ناراحت نشوی، و اگر هم گفتند مرد خوبی است شاد نشوی، بلکه برای شناخت خود، خود را به کتاب خدا عرضه نمایی.»^۱

از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که همه‌جا رأی و قضاوت مردم دلیل بر حقانیت یا باطل بودن نیست.

گاهی انسان خود می‌داند مطلبی باطل و نارواست، اما به‌خاطر این‌که اکثریت آن‌را می‌پسندند، از جامعه پیروی و تبعیت می‌کند.^۲

گاهی می‌گوید: بسیاری از مردم خمس نمی‌دهند، ما نیز مثل همه.

در قیامت هر کس باید پاسخ‌گوی رفتار خود باشد و حساب افراد، جداگانه بررسی می‌شود. در قیامت بعضی به دیگران می‌گویند: اگر شما نبودید ما ایمان می‌آوردیم. (شما ما را منحرف کردید) آنان می‌گویند: هرگز چنین نیست بلکه شما خود ایمان آور نبودید.

«و لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلِ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ - اگر ببینی هنگامی که این ستمگران در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و جزا) نگه داشته شده‌اند در حالی که هر کدام گناه خود را به گردن دیگری می‌اندازد (از وضع آن‌ها تعجب می‌کنی)! مستضعفان به مستکبران می‌گویند: «اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم!» (سباء/۳۱)

« قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ * قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ - گروهی (می‌گویند: شما رهبران گمراهی بودید که به ظاهر) از طریق خیرخواهی و نیکی وارد شدید اما جز فریب چیزی در کارتان نبود) * (آن‌ها در جواب) می‌گویند: شما خودتان اهل ایمان نبودید (تقصیر ما چیست؟)» (صافات/۲۸ و ۲۹)

اگر یک کشتی در حال غرق شدن بود و اکثر مسافرانش به‌خاطر ندانستن شنا غرق شدند، آیا صحیح است که چند نفری که شنا می‌دانند خودشان را غرق کنند و بگویند: خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو!!^۳

قرآن کریم پس از بیان چند حکم می‌فرماید: «قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَ لَوْ أَغْجَبَكَ

كَثْرَةُ الْخَيْثِ - بگو: (هیچ‌گاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند هر چند فزونی ناپاک‌ها، تو را به شگفتی اندازد!« (مائده/ ۱۰۰)

یعنی حق ثابت است و با کم و زیاد شدن طرفداران یا مخالفانش تغییر نمی‌کند. اکثر مردم دنیا می‌گویند حضرت عیسی علیه‌السلام به صلیب کشیده شد، ولی وحی می‌گوید: «مَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ - نه او را کشتند، و نه بر دار آویختند.» (نساء/ ۱۵۷)

گاهی وقت‌ها آدم در میان جمعی می‌ایستد مثلاً می‌بیند که همه وضع لباسشان یک جوری دیگر است همه فضای جلسه یک جوری دیگر است می‌گوید: خوب ما یکی، حالا همه نشسته‌اند ما بلند شویم و نماز بخوانیم. حالا همه وضع حجابشان این است من حجاب داشته باشم. حالا همه مثلاً این آهنگ را دوست دارند، من بگویم خاموش کن. حالا همه سیگار می‌کشند، من نکشم.

ما نباید تابع اکثریت باشیم، اکثریت آن جایی که حق است مخلص اکثریت هستیم. حالا اگر در یک اتاق هشت نفر سیگار می‌کشند، دو نفر سیگار نمی‌کشند، این دو نفر هم بگویند ببین حالا که همه سیگار می‌کشند بیا ما دو تا هم بکشیم. حالا که همه مثلاً این حرف را می‌زنند ما هم این حرف را بزنیم.

احترام آراء مردم مهم است به شرطی که ما مطمئن باشیم که آراء یا حق است یا شک داشته باشیم که حق است یا باطل می‌گوییم «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» که حق است حمل بر صحت کنیم. گاهی وقت‌ها جمعیت سراغ حق می‌روند. مثل این که اکثریت جمهوری اسلامی را پذیرفتند. اکثریت قانون اساسی جلسه‌ی خبرگان را پذیرفتند.

اما اگر اکثریت گفتند: ما خدا را نمی‌خواهیم. ما پیغمبر را نمی‌خواهیم. ما قرآن را قبول نداریم، به قرآن پشت کردند، این جا دیگر اکثریت ارزش ندارد. اگر اکثریت مهم است پس برویم مسیحی بشویم چون اکثر مردم روی کوهی زمین مسیحی هستند.

آن جایی که یقین داریم حرف اکثریت باطل است - مثل اکثری که دروغ بگویند، اکثری که سیگار بکشند - نباید تبعیت کنیم.^۱

به حق توجه کن

امام کاظم علیه السلام به شاگرد عالم و برجسته اش هشام بن حکم فرمود:
 «يَا هِشَامُ لَوْ كَانَ فِي يَدِكَ جَوْزَةٌ وَقَالَ النَّاسُ لَوْلَوْهُ مَا كَانَ يَنْفَعُكَ وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا جَوْزَةٌ وَ لَوْ كَانَ فِي يَدِكَ لَوْلَوْهُ وَقَالَ النَّاسُ إِنَّهَا جَوْزَةٌ مَا صَرَكَ وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا لَوْلَوْهُ» ای هشام! اگر در دست تو گردویی باشد ولی مردم بگویند مروارید است به حال تو سودی ندارد با این که می دانی گردو است، و اگر در دست تو مرواریدی باشد و مردم بگویند گردو است زبانی به تو نمی رسد با این که می دانی مروارید است.^۱

اگر در اتاقی پنجاه نفر بودند که چهل وهشت نفر آن ها سیگاری بودند، سیگاری ها اگر خواستند سیگار بکشند باید بیرون بروند و نمی توانند بگویند ما اکثریت هستیم. یا این که شب می خواهیم در یک سالن بخوابیم. در یک خوابگاهی بیست نفر هستند. هفده نفر می خواهند حرف بزنند. سه نفر هم می خواهند بخوابند. اگر از لحاظ اسلامی در نظر بگیریم آن هفده نفر باید بیرون بروند. چون شب برای خوابیدن است.^۲
 پیشنماز باید مراعات پس نمازهای بی حال را بکند. اگر نود نفر دوست دارند نماز طولانی شود ولی ده نفر در نماز، دلشان جوش می زند، این جا اکثریت (ملاک) نیست، این جا اسلام به پیشنماز می گوید باید مراعات آن ده نفر را بکند.^۳

از کم بودن نترسید

خداوند در قرآن می فرماید:

«و هنگامی که طالوت (به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد، و) سپاهیان را با خود بیرون برد، به آن ها گفت: "خداوند، شما را به وسیله ی یک نهر آب، آزمایش می کند آن ها (که به هنگام تشنگی،) از آن بنوشند، از من نیستند و آن ها که جز یک پیمانه با دست خود، بیشتر از آن نخورند، از من هستند." جز عده کمی، همگی از آن آب نوشیدند. سپس هنگامی که او، و افرادی که با او ایمان آورده بودند، (و از بوته آزمایش، سالم به در آمدند،) از آن نهر گذشتند، (از کمی نفرات خود، ناراحت شدند و عده ای) گفتند: " امروز، ما توانایی مقابله با (جالوت) و سپاهیان او را نداریم." اما آن ها که می دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز رستاخیز، ایمان داشتند) گفتند: " كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً - چه بسیار گروه های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه های عظیمی پیروز شدند." و خداوند، با صابران است.» (بقره/۲۴۹)

حضرت علی علیه السلام فرموده اند: «لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ - از رفتن در راه

حق به خاطر کمی افراد نترسید.»

اگر داستان همه پیامبران را در قرآن مرور کنیم می‌بینیم که اکثر آن‌ها در برابر کفار و ظالمین تنها بودند یا یاران اندکی داشتند. و اگر غیر از این بود نیازی نبود تا بر قوم عذاب نازل شود زیرا اگر مؤمنین در اکثریت بودند با دفع فتنه ظالمین و کفار حکومت و قدرت را در دست می‌گرفتند. مانند پیامبرانی چون حضرت داود و پیامبر اسلام که هرچند در ابتدای رسالت تنها بود ولی در ادامه با استقامت تعداد مؤمنین افزایش یافت.

پس از نهمصدوپنجاه سال دعوت به توحید، تعداد ایمان آورندگان به نوح بسیار اندک بود «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ - جز عده کمی همراه او (نوح) ایمان نیاوردند!» (هود/۴۰) که در روایات تعداد این افراد حداکثر ۸۰ نفر گفته شده است.^۱

نجات یافتگان قوم ثمود به نقلی یکصدوبیست و به نقلی چهار هزار نفر بوده است.^۲ درباره قوم لوط هم در قرآن می‌خوانیم «فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ - ما مؤمنانی را که در آن شهرها (ی قوم لوط) زندگی می‌کردند (قبل از نزول عذاب) خارج کردیم، * ولی جز یک خانواده باایمان در تمام آن‌ها نیافتیم!» (۳۶)

مفهوم «مقتضیات زمان»

معنای این لغت این است که زمان که دائماً در حال گذشتن و آمدن است، در هر قطعه‌ای یک اقتضایی دارد؛ در هر لحظه‌ای، در هر وقتی و در هر قرنی، در هر چند سالی یک تقاضایی دارد. به عبارت دیگر زمان تقاضاهای مختلف دارد. معنای اینکه تقاضا دارد چیست؟ یک وقت هست ما تقاضای قرن را این‌جور تفسیر می‌کنیم که در این قرن یک چیزهایی به‌وجود آمده است پس این قرن این‌جور تقاضا دارد. هرچه که در یک زمان به‌وجود آمد، همین به‌وجود آمدن معنایش تقاضاست. تبعیت کردن از مقتضای زمان و از تقاضای زمان یعنی در این زمان یک پدیده‌هایی پیدا شده است و چون این پدیده‌ها پیدا شده است، پس این قرن تقاضا دارد، بنابراین باید خود را با این تقاضا یعنی با پدیده‌هایی که در زمان پیدا شده تطبیق داد، آن‌ها را پذیرفت.

۱. مجمع‌البیان ج ۴ ص ۴۳۴

۲. قصص الانبیاء، نجار ص ۶۷ و مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۲۷

یک تفسیر دیگر برای تقاضای زمان یا اقتضای زمان، تقاضای مردم زمان است یعنی پسند مردم، ذوق و سلیقه مردم، به این معنی که ذوق و سلیقه و پسند مردم در زمان‌های مختلف اختلاف پیدا می‌کند. در این بحثی نیست. هر زمانی یک ذوق و یک پسند حکمفرماست. مثلاً در مدهای کفش و لباس می‌بینید در هر زمانی یک جور کفش میان مردم مد است، یک نوع دوخت لباس مد است، یعنی مردم آن‌طور می‌پسندند، یک نوع پارچه مد می‌شود. پسندهای مردم عوض می‌شود.

معنای این‌که انسان باید با مقتضای زمان هماهنگی بکند این است که ببیند پسند اکثریت مردم چیست، ذوق عمومی چیست و از پسند عموم پیروی کند. این همان جمله‌ای است که از قدیم گفته‌اند: «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو»، اکثریت هر رنگ را پذیرفتند تو هم از جماعت پیروی کن همان رنگ را بپذیر.

اگر معنای مقتضای زمان هریک از این دو تفسیر باشد، غلط است که انسان تابع مقتضای زمانش باشد. اگر معنای اول باشد، یعنی در هر زمانی هرچه که پیدا شد چون پدیده قرن است باید تابع آن باشیم. این‌جا سؤالی پیش می‌آید: آیا هرچه در قرن جدید پیش می‌آید خوب است و در جهت صلاح و سعادت بشریت است؟

یعنی آیا بشریت این‌جور ساخته شده که هرچیز نویی که پیدا می‌شود، آن چیز حتماً در جهت صلاح و پیشرفت اوست؟ آیا جامعه انحراف پیدا نمی‌کند و امکان ندارد یک چیز تازه در قرن پدید بیاید که انحراف و در جهت سقوط باشد؟ بله، امکان دارد. پدیده‌های هر زمانی ممکن است در جهت صلاح بشریت باشد و ممکن است در جهت فساد باشد.

دلیلش این است که ما مصلح داریم، مصلح علیه زمان قیام می‌کند، مصلح به کسی می‌گویند که علیه فساد و انحراف زمان قیام می‌کند. ما سید جمال الدین اسدآبادی را مصلح می‌شماریم و همه دنیا او را مصلح می‌شمارند. او علیه اوضاع زمان خودش قیام کرده بود، یعنی با آنچه که در زمان خودش وجود داشت هماهنگی نمی‌کرد. پس چرا به او مصلح می‌گوییم؟ برای این‌که این اصل را قبول نکرده‌ایم که هرچه که در زمان باشد خوب است، هرچه که اکثریت بر آن باشند خوب است. می‌گوییم در زمان او یک سلسله مفاسد و انحرافات وجود داشت که او علیه آن‌ها قیام کرد.^۱

۷۶ آیه در موضوع اکثریت

أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ اکثر مردم علم ندارند (نمی دانند)

- (۱) الأعراف/ ۱۸۷ (۲) یوسف/ ۲۱ (۳) یوسف/ ۴۰ (۴) یوسف/ ۶۸ (۵) النحل/ ۳۸ (۶) روم/ ۶
(۷) الروم/ ۳۰ (۸) سبأ/ ۲۸ (۹) سبأ/ ۳۶ (۱۰) غافر/ ۵۷ (۱۱) الجاثية/ ۲۶

أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ این آیات بیشتر به علم نداشتن مخالفان پیامبران اشاره دارد.

- (۱) الأنعام/ ۳۷ (۲) الأعراف/ ۱۳۱ (۳) الأنفال/ ۳۴ (۴) یونس/ ۵۵ (۵) القصص/ ۱۳
(۶) القصص/ ۵۷ (۷) الزمر/ ۴۹ (۸) الدخان/ ۳۹ (۹) الطور/ ۴۷ (۱۰) النحل/ ۷۵
(۱۱) النحل/ ۱۰۱ (۱۲) النمل/ ۶۱ (۱۳) لقمان/ ۲۵ (۱۴) الزمر/ ۲۹ (۱۵) الأنبياء/ ۲۴

أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ این آیه درباره‌ی کفار زمان پیامبر است. الأنعام/ ۱۱۱

أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ درباره کفار المائدة/ ۱۰۳ العنكبوت/ ۶۳

أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ درباره کسانی است که پیامبر را بی ادبانه صدا می زدند الحجرات/ ۴

قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ کسانی که متذکر می شوند اندکند

- (۱) الأعراف/ ۳ (۲) النمل/ ۶۲ (۳) غافر/ ۵۸ (۴) الحاقة/ ۴۲

أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ اکثر مردم شکرگزار نیستند

- (۱) البقره/ ۲۴۳ (۲) یوسف/ ۳۸ (۳) غافر/ ۶۱ (۴) یونس/ ۶۰ (۵) النمل/ ۷۳

وَلَا تَجِدْ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ بیشتر آن‌ها را شکرگزار نخواهی یافت الأعراف/ ۱۷

قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ تعداد کمی از بندگان شکرگزارند سبأ/ ۱۳

قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ شکرگزاران اندکند

- (۱) الأعراف/ ۱۰ (۲) المؤمنون/ ۷۸ (۳) السجدة/ ۹ (۴) الملك/ ۲۳

أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ اکثر مردم ایمان نمی آورند (۱) هود/ ۱۷ (۲) الرعد/ ۱ (۳) غافر/ ۵۹

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ یوسف/ ۱۰۳ و بیشتر مردم، هر چند اصرار داشته باشی، ایمان نمی آورند

قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ ایمان آورندگان کم هستند (۱) الحاقة/ ۴۱

أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بیشتر یهود ایمان نمی آورند البقره/ ۱۰۰

وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ این آیات درباره کفار است که یا مؤمن نبودند و یا ایمان نمی آورند

- الشعراء (۱) ۸ (۲) ۶۷ (۳) ۱۰۳ (۴) ۱۲۱ (۵) ۱۳۹ (۶) ۱۵۸ (۷) ۱۷۴ (۸) ۱۹۰

این آیات درباره اقوام گذشته است که اکثر آن‌ها مشرک بوده‌اند

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ يوسف/۱۰۶

و بیشتر آن‌ها که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرکند!

فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ الروم/۴۲

بنگرید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند چگونه بود؟ بیشتر آن‌ها مشرک بودند

بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ سبأ/۴۱

(آن‌ها ما را پرستش نمی‌کردند) بلکه جن را پرستش می‌نمودند و اکثرشان به آن‌ها ایمان داشتند!

أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا بیشتر مردم از هر کاری جز انکار و کفر ابا دارند

الإسراء/۸۹ الفرقان/۵۰

أَكْثَرُ هُمْ الْكَافِرُونَ اکثرشان کافرند النحل/۸۳

أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ این آیات درباره اقوام گتھکار و کفار لجوج است المائدة/۵۹

وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ بیشتر مردمان گذشته بر سر پیمان خود نبودند الأعراف/۱۰۲

أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ آل عمران/۱۱۰

أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ التوبة/۸

أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ این آیات درباره دوزخیان است که اکثر آن‌ها از حق کراهت داشتند

الزخرف/۷۸ (۲) المؤمنون/۷۰

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا الفرقان/۴۴

آیا گمان می‌بری بیشتر آنان می‌شنوند یا می‌فهمند؟! آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراه‌ترند!

وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا يونس/۳۶

و بیشتر آن‌ها (مشرکان)، جز از گمان (و پندارهای بی‌اساس)، پیروی نمی‌کنند

بَشِيرًا وَ نَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ بیشتر مردم از قرآن روی گردان شدند فصلت/۴

وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ بیشتر (شیاطین) دروغ‌گو هستند الشعراء/۲۲۳

نتیجه پیروی از اکثریت، گمراهی است

وَ إِنْ تَطَّعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ انعام/۱۱۶

اگر از اکثر مردم روی زمین اطاعت کنی تو را از راه خدا منحرف و گمراه می‌سازند.